

تحلیل فراعرفی روایات تأویلی با تأکید بر جواز الغای پیوندهای متنی

علیرضا قائمی نیا*

مهدی کمانی نجف‌آبادی**

چکیده

مطالعه روایات تأویلی نشان می‌دهد، بخشی از این روایات با عبور از «سیاق» و «باقی» به ارائه مفاهیم و مصادیقی می‌پردازند که تحلیل دلالی این روایات را با دشواری خاصی مواجه می‌سازد؛ چراکه نادیده گرفتن سیاق، امری نامتعارف است. با وجود این سیره تفسیری معصومان علیهم‌السلام در تبیین آیات، نشان می‌دهد، قرینه‌ای عام از سوی مآتن در تعامل با نص قرآن وجود دارد که مجوز الغای سیاق به شکل جزئی و کلی را صادر می‌کند و در سایه آن می‌توان این روایات را توجیه و تحلیل نمود. البته الغای سیاق در اقتباس و تداعی معانی نیز انجام می‌گیرد و امری عرفی تلقی می‌شود، اما این کار در آنها کارکرد تفسیری و معانمایی ندارد، بلکه کارکرد تزئینی یا تطبیقی دارد و همین امر مجوز الغای سیاق در آن دو است؛ درحالی‌که الغای سیاق مستند به سیره تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام، این امر را به حوزه استخراج معانی از آیات نیز کشانده است و مجوز کارکرد تفسیری و فراعرفی آن را نیز صادر نموده است.

واژگان کلیدی: روایات تأویلی، تحلیل روایات، الغای سیاق، تداعی معانی، روش‌شناسی تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام.

۵
دهن

تحلیل فراعرفی روایات تأویلی با تأکید بر جواز الغای پیوندهای متنی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار گروه معرفت‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. qaemini@yahoo.com

** دانشجوی دکتری رشته تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول).

mahdi.kamani@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۹/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۲۷

مقدمه

روایات تأویلی بالغ بر دو هزار روایت هستند* که در میراث تفسیری شیعه، به لحاظ کلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند؛ چراکه پیوند عمیقی میان این روایات و بحث امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد. در عین حال، این روایات دستاویز برخی مخالفان شده تا بر امامیه بتازند و امامیه را به بازی با نص قرآن، تفسیر به رأی و باطن‌گرایی متهم کنند (ر.ک: خالدی، ۱۴۲۷، صص ۱۵ و ۱۰۷/ عسال، ۱۴۲۷، صص ۲۰۹ - ۲۷۳/ ذهبی، [بی‌تا]، ج ۲، صص ۲۹ - ۳۰/ وهبی، ۱۴۲۸، صص ۳۹۰)؛ بنابراین تحلیل این روایات، ضمن پاسخ‌گویی به این خرده‌گیری‌ها، دریچه‌ جدیدی نیز در تعامل با آیات قرآن و نیل به باطن و لایه‌های ژرف‌تر آیات، در کنار زمینه‌سازی برای روش‌شناسی تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام باز می‌کند.

با وجود این، نگاه امامیه به این روایات، عمدتاً نگاهی تبعیدی بوده است؛ لذا کمتر شاهد تحلیل و توجیه این روایات به شکل نظری و فراگیر بوده‌ایم. اما در سده اخیر، تلاش‌های نظری و کلی‌ای در جهت توجیه و تبیین آنها و همچنین آشتی‌دادن ظاهر آیات با مفاهیم و مصادیق ارائه‌شده در آنها صورت گرفته است. علامه طباطبائی رحمته‌الله با ارائه نظریه جری و تطبیق (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، صص ۴۱-۴۲ و ج ۳، صص ۶۷) و استاد معرفت رحمته‌الله با ارائه نظریه بطن (معرفت، ۱۳۸۴، صص ۲۱۲ - ۲۱۳/ همو، ۱۳۸۷ «الف»، ج ۱، صص ۳۰/ همو، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۲۱)، تلاش‌هایی نظری در جهت گره‌گشایی از حجم قابل توجهی از روایات تأویلی انجام داده‌اند. اما علی‌رغم این تلاش‌ها، با روایاتی مواجه هستیم که نظریات یادشده از تحلیل آنها ناتوان هستند. بخشی از این روایات سر به لأمهر، روایاتی هستند که به الغای سیاق آیات می‌پردازند و با آیه قبل و بعد خود، به ارائه مفاهیمی گسسته از سیاق می‌پردازند.

با توجه به نقش سیاق در دلالت و پذیرش این معیار از سوی همه اهل زبان، نادیده‌گرفتن سیاق در این روایات، دفاع از محتوای‌شان را با چالشی جدی مواجه

* برخی محققان، ۲۱۳۰ روایت تطبیقی استخراج کرده‌اند (حسینی، ۱۳۷۸).

ساخته و زبان طعن و کنایه بر امامیه و میراث تفسیری‌شان را نیز تندتر نموده است؛ بنابراین نوشتار حاضر در صدد است، به بررسی شیوه توجیه و تحلیل این روایات بپردازد تا بتواند میان ظاهر آیات و همچنین معانی و مصادیق مطرح در این روایات آشتی و سازگاری برقرار نماید و گامی نیز در جهت روش‌شناسی تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام بردارد.

الف) تعریف روایت تأویلی

در چیستی «تأویل» در ارتباط با قرآن، اختلاف است: برخی آن را مصدری (فراهدی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۳۶۹ / ابن‌اثیر، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۸۰ / جرجانی، ۲۰۱۳، ص ۴۳ / سیوطی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۴۶۰ - ۴۶۱ / معرفت، ۱۳۸۷ «ب»، ج ۱، ص ۲۴) و برخی حاصل مصدری تعریف کرده‌اند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۵۵ و ج ۱۱، ص ۳۳ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۹ / بابایی، ۱۳۷۹، ص ۳۴). هر گروه نیز بیان‌های متفاوتی دارند، اما خوشبختانه در کاربرد اصطلاح «روایت تأویلی» می‌توان وفاقی را مشاهده نمود که نشان می‌دهد، اختلاف مفردات به ترکیب اصطلاحی منتقل نشده است.

به نظر می‌رسد، نگارش کتاب‌های تأویل الآیات درباره اهل بیت علیهم‌السلام* که حاوی روایاتی با سبک خاصی است، زمینه را برای پیدایش اصطلاح روایات تأویلی فراهم نمود. استعمال فراوان این اصطلاح در سخنان قرآن‌پژوهان، نشان می‌دهد که مراد از روایت تأویلی، هر روایتی است که گویای مراد یا مصداق باطنی آیه است (ر.ک: علی‌بخشی و رضی، ۱۳۹۰، ص ۱۴ / خاتمی و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۷۵ - ۷۶ / نفیسی و ولایتی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۵ - ۱۰۶). اما این تعریف چندان روشن و واضح نیست؛ لذا می‌توان گفت، روایت تأویلی عبارت است از: هر روایتی که گویای مفهوم یا مصداقی برای آیات باشد که بر اساس قواعد مفاهمه عرفی - ولو با انضمام قرائن منفصله عرفی - از ظاهر آنها

* همچون نگارش تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة در سده دهم توسط سید شرف‌الدین استرآبادی (م ۹۴۰ق)، تأویل الآیات ابو اسحاق اصفهانی و تأویل الآیات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة اثر آقا نجفی اصفهانی (م ۱۳۳۲ق) (ر.ک: حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۹).

برنمی آید (ر.ک: قاسم پور و رضایی، ۱۳۹۰، ص ۷/ راد، ۱۳۹۳، ص ۲۴).

ب) الغای سیاق در فرایند دلالی روایات تأویلی

مطالعه استقرایی روایات تأویلی نشان می دهد، این روایات به لحاظ چگونگی دلالت بر مصداق یا مفهوم باطنی و سازوکار ارائه تأویل متفاوت هستند؛ به عبارت دیگر، بر اساس اینکه محتوایی تأویلی یا همان مفاد باطنی، چه نسبتی با ظاهر آیه دارد و طبق چه فرایندی به ظاهر آیه باز می گردد، می توان انواعی از چگونگی معنائمایی در روایات تأویلی را نام برد.

یکی از این انواع معنائمایی باطنی، تمسک به الغای سیاق در فرایند ارائه مفاد باطنی است که خود انواعی دارد و می توان به موارد زیر اشاره نمود.

۱- الغای سیاق، تعمیم و تطبیق

گاهی با دسته ای از روایات تأویلی مواجه می شویم که مصداقی برای ظاهر آیات خاص بیان کرده اند که آن مصداق بر مفهوم کلی آیه، پس از تجرید از سیاق و نگاه تعمیمی به بخش گسسته، صدق می کنند؛ به بیان ساده تر، ابتدا آیه، مستقل فرض شده، سپس تعمیم یافته و سرانجام تطبیق صورت گرفته است.

برای نمونه با توجه به سیاق آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس: ۲۴)، متوجه می شویم این سیاق، گویای آن است که انسان باید به غذایی که می خورد، نگاه توحیدی کند و از آفرینش آن درس خداشناسی بگیرد؛ ببیند که چگونه خداوند با نزول باران، دانه را آبیاری می کند؟ چگونه دانه ها را می شکافد و غذای بشر را می رویاند؟ همچنان که آیات قبل نیز در صدد بیان مسائل مربوط به مبدأ است.

بنابراین اگر بخواهیم با حفظ این سیاق به تعمیم آیه پردازیم، باید بگوییم: انسان باید به آفرینش هر آنچه با آن سروکار دارد نگاه کند و درس خداشناسی بگیرد. طعام خصوصیت ندارد. اما طبق نقل کلینی^ع، امام باقر^ع آیه را از این سیاق خارج می سازد و سپس با نگاه تعمیمی، دقت نسبت به محل اخذ علم را مصداقی برای آیه مطرح

می‌نماید و می‌فرماید: «علمه الذی یأخذُه، عمن یأخذُه» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۰).*

۲- الغای سیاق و تطبیق

گاهی دسته‌ای از روایات تأویلی، مصادیقی برای آیات بیان کرده است که با ظاهر خاص آیه سازگار نیست و مصداق بیان شده است و پس از الغای سیاق و تجرید آیه، قابل تصدق خواهد بود؛ برای نمونه خداوند در سوره یونس می‌فرماید:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟» بگو: «خداست که به سوی حق رهبری می‌کند» پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟ (یونس: ۳۵).

با وجود این در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شد که فرمود:

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأئِمَّةَ يُوفِّقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخزُونِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۰۲).

همچنان‌که روشن است، امام علیه السلام آیه‌ای که درباره خداوند متعال است را از سیاق خود خارج می‌نماید و به شکل گسسته از قبل و بعد خود، به شکل مستقل در نظر می‌گیرد و چون لفظ آیه بعد از تجرید دارای عمومیت است، قابلیت صدق مصداق ارائه شده در روایت - یعنی انبیا و ائمه علیهم السلام - را خواهد داشت.

گفتنی است، این دسته به دسته قبلی بسیار شباهت دارد، ولی تفاوتشان این است که ظاهر آیه تجریدشده در این دسته، عمومیت دارد و با صرف نزح، زمینه تطبیق فراهم

* برای مشاهده نمونه دیگر ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۱۱.

می‌گردد.*

۳- بیان معنای خارج از سیاق

دسته دیگر، مفهومی را از آیه بیان می‌کنند که با صرف تجرید آیه از قبل و بعد، قابل تصدق خواهند بود، ولی در چارچوب سیاق قابل استناد به متن نیستند؛ برای نمونه خداوند در سوره مائده می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعِنَّا بِمَا قَالُوا بِالْإِدَاءِ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (مائده: ۶۴).

بافت آیه نشان می‌دهد، یهودیان نسبت به اینکه خداوند، غنی مطلق است و اختیار تمامی مال و ثروت دنیا را دارد، دچار شبهه بودند. آنان می‌گفتند، دست خداوند بسته است و از اینکه روزی و دارای آنان یا مسلمانان فقیر را افزون کند، عاجز است؛ لذا خداوند در پاسخ می‌فرماید: «اختیار روزی و دارایی افراد به دست اوست. دو دست او باز است و به هرکه بخواهد روزی واسع می‌بخشد» (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۳۲). با وجود این از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان با حمل آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» بر نفی بدأ از سوی یهود، درباره معنای آن فرمود:

لم يعنوا أنه هكذا، و لكنهم قد قالوا: قد فرغ من الأمر فلا يزيد و لا ينقص، فقال الله جل جلاله تكديبا لقولهم: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعِنَّا بِمَا قَالُوا بِالْإِدَاءِ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» أو لم تسمع الله عز و جل يقول: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتْ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؟ قصد نداشتند بگویند خدا این‌گونه است، بلکه آنان بر این باور بودند که خداوند از خلقت و تدبیر هستی فارغ شده است؛ پس نه چیزی را می‌افزاید و نه می‌کاهد. خداوند در رد باور آنان فرمود: «دستهای خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد». آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد اوست»؟ (صدوق، [بی‌تا]، ص ۱۶۷).

علامه طباطبائی علیه السلام نیز می‌گوید، اینکه یهودیان مشکل اعتقادی نسبت به نسخ یا بدأ

* برای مشاهده نمونه دیگر ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۹.

داشتند با سیاق سازگار نیست (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۳۲)؛ بنابراین در صورتی می‌توان از این آیه، نفی بدأ را برداشت کرد که آن را تجرید کنیم.*

ج) تحلیل روایات تأویلی با الغای پیوندهای متنی

یکی از روش‌های تحلیل روایات تأویلی، باور به امکان الغای پیوندهای متنی - یعنی سیاق و بافت زبانی - در تعامل با قرآن کریم است. این باور با تعبیری نظیر «نگرش تجزیه‌ای و تفکیکی به قرآن» (پیروزفر و جمالی‌راد، ۱۳۹۲) یا «استقلال معنایی آیه‌های تقطیع شده آیات» یا «معناشناسی مستقل آیه‌های قرآنی» (اسعدی، ۱۳۸۵) و یا «معناداری گزاره‌های مستقل در قرآن» (اخوان مقدم، ۱۳۹۳، ص ۴۵۴) نیز می‌تواند مورد اشاره قرار گیرد.

البته از آنجایی که سیاق در مفاهمه عرفی و نیز فهم مراد ظاهری آیات قرآن، نقش بسیار پراهمیتی دارد، چنین باوری در وهله نخست به هم ریختن تمامی قواعد مفاهمه عرفی تلقی و نوعی ساختارشکنی قلمداد می‌گردد؛ از این رو نیز تنها یکی دو دهه اخیر و آن هم به شکل پراکنده، نامحسوس و نصف و نیمه طرح و بحث شده است تا حساسیت عمومی را برانگیخته نسازد (ر.ک: ایازی، ۱۳۸۰، ص ۴۵۱ - ۵۱۰ / صادقی فدکی، ۱۳۹۴، ص ۳۴۷ - ۳۷۶ / عابدینی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱ - ۱۴۰ / اخوان مقدم، ۱۳۹۳، ص ۴۵۴ - ۴۶۴).

با وجود این در میان مفسران و اصولیان، قاعده «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» (سیوطی، ۱۴۲۵، ص ۵۰ / معرفت، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۷۴) و در میان مفسران روایی، روایت «نزل القرآن بایاک اعنی و اسمعی یا جارة»، برای تعمیم معانی به ظاهر خاص آیات وجود داشته است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۰)، اما محل بحث، نه صغریات این دو قاعده است و نه استدلال به آیه‌های عامی که در خود قرآن به عنوان کبرای کلی

* برای مشاهده نمونه دیگر (ر.ک: حلی، ۱۳۷۰، ص ۹۳).

استدلال، ذکر شده‌اند،* بلکه محل بحث جایی است که سیاقِ متنی آیات، آیه‌های قرآنی را محدود کرده‌اند و عرفاً نمی‌توان دست از سیاق کشید؛ چراکه آن سیاق، قرینه‌ای معینه یا صارفه است و مقوم معنای ظاهر تلقی می‌گردد.

گفتنی است، از قرن‌ها پیش در میان فقیهان، در محدوده برخی آیات و به پشتوانه شماری از روایات، این باور مجال کاربست یافته است،** ولی کمتر به شکل نظری، طرح و بحث شده و تقریباً از مرحله تطبیق فراتر نرفته است. با وجود این باید اذعان کرد که اثبات امکان لغو قرینه سیاق در تعامل با قرآن، در ظاهر، می‌تواند گره از فهم بسیاری از روایات تأویلی بگشاید.

د) تعریف سیاق

سیاق به عنوان یکی از قرائن مفهوم‌ساز زبانی در آیات قرآن، نقش برجسته‌ای دارد و از مفاهیم پرکاربرد میان مفسران و پژوهشگران قرآنی است که به شکل‌های مختلفی تعریف شده است (ر.ک: صدر، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۹۰/ بابایی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰/ رجبی، ۱۳۸۳، ص ۹۲/ شاکر، ۱۳۸۱، ص ۳۰۰).

اما مشاهده کاربردهای این اصطلاح در زبان مفسران و قرآن‌پژوهانی - که از سیاق به عنوان یکی از قرائن دال بر مراد متکلم استفاده می‌کنند - نشان می‌دهد، سیاق در کلامشان وصفی برای تتابع جملات است و گاهی نیز برای تتابع واژگان است (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۲۴۴/ نحاس، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۶۹/ رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۶۹/ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۳۱۸/ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۹۴/ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۶۴/ بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۷۴).

همچنان‌که برخی قرآن‌پژوهان نیز تصریح کرده‌اند، «سیاق» در اصطلاح قرآن‌پژوهان

* نظیر آیه ۷۸ سوره حج: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أُولَئِكَ يُرَاهِمُ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» که آیه «ما جعل عليكم في الدين من حرج»، کبرایی کلی است.

** نظیر استخراج قاعده احسان از آیه ۹۱ سوره توبه برای رفع ضمان محسن.

در شمار قرائن کلامی لفظی متصل است (ر.ک: بابایی، ۱۳۷۹، ص ۱۸ / ستوده‌نیا و قاسم‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۹۵-۱۲۶)؛ لذا سیاق در برابر شرایط زمانی، مکانی و اسباب نزول- که در شمار قرائن متصل غیرلفظی است یا آیات دیگر که از جمله قرائن منفصل لفظی هستند و برخی احکام عقلی که جزء قرائن منفصل غیرلفظی هستند- قرار می‌گیرد.*

بنابراین مراد مفسران از سیاق، تناسب و یکپارچگی اجزاء کلام است که شامل تناسب واژگان و جملات می‌گردد؛ اما نیاز علمی به مرزبندی مفاهیم و کاربرد غالب سیاق در ارتباط با جملات پیاپی، اقتضا می‌کند که سیاق را به شکل «قرینه متصل لفظی دال بر مفاهیم زبانی که از انسجام جملات پیاپی حاصل می‌شود»، تعریف کرد و برای تناسب حاصل از روابط هم‌نشینی و جانشینی واژگان جمله، از تعبیر «بافت» استفاده نمود و آن را این‌گونه تعریف نمود: «قرینه متصل لفظی دال بر مفاهیم زبانی که حاصل روابط هم‌نشینی و جانشینی واژگان جمله است»؛* لذا پیوندهای متنی عبارت‌اند از: «سیاق» و «بافت» که با یکدیگر تفاوت دقیقی دارند.

ه) اثبات جواز الغای پیوندهای متنی در قرآن

برخی تلاش کرده‌اند تا دلایلی برای جواز الغای پیوندهای متنی بیاورند، ولی تلاش آنان چندان محکم و قابل دفاع نیست (ر.ک: پیروزفر و جمالی‌راد، ۱۳۹۲، ص ۴۷۳-۴۹۱). یکی از دلایل محکم برای جواز الغای سیاق و بافت، سیره عملی معصومان علیهم‌السلام، به عنوان مفسران حقیقی قرآن در الغای سیاق است. بیان این دلیل ضمن چند بند و مقدمه چنین است:

برای هر جمله تامی می‌توان دو مدلول در نظر گرفت:

* در زبان‌شناسی معاصر، به کلیه قرائن حالیه و مقالیه- اعم از متصل و منفصل- بافت (Context) اطلاق می‌شود و از سیاق، تعبیر به «بافت متنی/ زبانی» (Textual Context) یا «هم‌متن» (Co-Text) می‌شود (ر.ک: شکرانی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۸۵ / میرحاجی و نظری، ۱۳۹۲، ص ۱۸۱-۱۸۲).

** گاهی برای اشاره به تفاوت سیاق و بافت، به ترتیب از تعبیر «سیاق جملات» و «سیاق کلمات» استفاده می‌شود (ر.ک: بابایی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۵ / صادقی فدکی، ۱۳۹۴، ص ۳۵۳).

۱. «مدلول استعمالی» که عبارت است از: مفاد جمله بدون توجه به قرائن معینه و

صارفه؛

۲. «مدلول جدی» که عبارت است از: مراد جدی گوینده از کلام که حاصل برآیند

قرائن است.

به عنوان مثال، در عبارت «اذهب الی بحرٍ و استَفِد من علمه»، جمله «اذهب الی بحرٍ» دو مدلول دارد: یکی مراد جدی متکلم از آن که به قرینه جمله دوم، امر به دانش طلبی است؛ مدلول دیگر، مفاد استعمالی آن، یعنی امر به ساحل‌گردی و تفریح است. بنابر معنای اول دانش، محبوب متکلم است و بنا بر معنای دوم، تفریح و گردش.

همچنان‌که روشن است، اصول عقلایی مفاهمه، اقتضا می‌کند که تنها مدلول‌های جدی، ملاک مفاهمه و احتجاج قرار گیرد. اکنون اگر متکلمی بگوید، مدلول استعمالی جملات من - تا زمانی که با دیگر مدلول‌های جدی من مخالف نباشد - نیز در شمار مدلول‌های جدی کلام من است، می‌توان مدلول‌های استعمالی سخنانش را نیز به وی استناد داد؛ درحالی‌که در عرف عقلا، اگر چنین قرینه‌عامی موجود نباشد، نمی‌توان مفاد استعمالی سخنان متکلم را به او نسبت داد.

خداوند مفسرانی را برای فهم سخنان خود در قرآن منصوب کرده است و فرموده: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند» (نحل: ۴۴).

از آنجایی که امامان علیهم‌السلام نیز همان منصب تفسیری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دارند (ر.ک: آیه تطهیر/ حدیث ثقلین/ ری شهری، ۱۳۹۰، ص ۵۹-۶۰)، آنچه ایشان درباره چگونگی فهم قرآن بگویند، قرینه فهم کلام متکلم از سوی متکلم تلقی می‌شود.

اهل بیت علیهم‌السلام - تا جایی که تتبع شد - به شکل مستقیم نگفته‌اند که مدلول‌های استعمالی قرآن، در حکم مدلول جدی هستند، اما پیش‌فرض آنان هنگام تفسیر آیات و نیز هنگام یادکرد آیات قرآن برای مخاطبان، این‌گونه بوده است که مفاد استعمالی آیات

را مراد جدی تلقی می‌نمودند؛ لذا از سیره آنان در الغای سیاق در می‌یابیم که چنین قرینه عامی وجود دارد و چون امامان علیهم‌السلام در کسوت تعلیم و ارشاد، به فراوانی الغای سیاق می‌نمودند، روشن می‌شود که این قرینه عام، اختصاص به آنان ندارد،* به ویژه که از برخی روایات تفسیری بر می‌آید که چنین مبنایی میان مفسران صدر اول رایج و متداول بوده است (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۱۱)، همچنان‌که استناد به آیه‌های گسسته از پیوندهای متنی و فرامتنی، در کلام اهل بیت علیهم‌السلام بیانگر وجود چنین بستر مشترکی میان امام و مخاطبان و پذیرش آن از هر دو سوست.**

و) انواع الغای سیاق

بررسی روایات این زمینه بیانگر دو گونه الغای سیاق است: ۱- الغای سیاق با نفی خصوصیت؛ ۲- الغای سیاق با تمسک به مدلول استعمالی.***

۱. الغای سیاق با نفی خصوصیت

در روایات بسیاری دیده می‌شود که معصومان علیهم‌السلام با نظر به معنای کلی و گسسته از اشخاص، مکان و زمان مذکور در آیه، به توسعه مصادیق آیات می‌پردازند؛ یعنی بخشی از معنای سیاقی - یعنی معنای برخاسته از سیاق - که در هدف کلی آیه دخالتی ندارد را الغا می‌کنند (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۷ «الف»، ج ۱، ص ۲۹-۳۷ و ج ۳، ص ۱۴-۱۵ / رضایی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۰-۲۴۲)؛ به بیان روشن‌تر، امامان علیهم‌السلام لب مفهومی و پیام عام آیه را با عبور از اجزاء و ملابسات سیاقی‌اش اخذ می‌کنند و سپس مصادیق جدیدی از آن مفهوم عام را به عنوان تفسیر آیه عرضه می‌نمایند. در ادامه برخی نمونه‌ها بیان می‌شود.

۱- خداوند در آیه دوم سوره طلاق می‌فرماید: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ

* گفتنی است متأسفانه تا عصر حاضر، کمتر به بعد روش آموزانه روایات تفسیری توجه شده است؛ درحالی‌که یکی از رسالت‌های امامان علیهم‌السلام بعد از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قطعاً آموزش شیوه تفسیر قرآن در پرتو سخنان تفسیری خویش است.

** تقریباً در تمامی روایات تأویلی که الغای سیاق صورت گرفته، شاهد این امر هستیم.

*** این مورد درباره بافت نیز جاری است، الکلام الکلام.

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِمَّن حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق: ۲-۳).

از آنجا که گاهی مسائل مربوط به معیشت و زندگی آینده و یا دیگر گرفتاری‌های خانوادگی، سبب می‌شود که دو همسر به هنگام طلاق یا رجوع و یا دو شاهد به هنگام شهادت دادن، از جاده حق و عدالت منحرف شوند، در پایان آیه می‌فرماید: «و هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند» (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۱۳/ ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۱۳ - ۳۱۴). این در حالی است که امام صادق علیه السلام در تفسیر «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِمَّن حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» می‌فرماید:

هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا ضَعْفَاءُ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مَا يَتَحَمَّلُونَ بِهِ إِلَيْنَا فَيَسْمَعُونَ حَدِيثَنَا وَ يَفْتَبِسُونَ مِنْ عَلَمِنَا فَيَرْحَلُ قَوْمٌ فَوْقَهُمْ وَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ يَتَعَبُونَ أَبْدَانَهُمْ حَتَّى يَدْخُلُوا عَلَيْنَا فَيَسْمَعُوا حَدِيثَنَا فَيُنْقَلُونَهُ إِلَيْهِمْ فَيَعِيهِ هَؤُلَاءِ وَ تُضَيِّعُهُ هَؤُلَاءِ فَأَوْلِيكَ الَّذِينَ يَجْعَلُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ لَهُمْ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ: اینها گروهی از شیعیان ضعیف ما هستند که چیزی ندارند تا با آن نزد ما بیایند، حدیث ما را بشنوند و از علم ما بهره گیرند. پس گروهی توانمند کوچ می‌کنند و اموالشان را هزینه و تن‌هایشان را خسته می‌کنند تا نزد ما بیایند و حدیث ما را بشنوند و آن را برای شیعیان ضعیف ما نقل کنند. ضعیفا آن را حفظ و توانگران آن را ضایع می‌کنند. پس اینها کسانی هستند که خداوند برایشان راه چاره‌ای قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌برند، روزی‌شان می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۷۸-۱۷۹).

امام صادق علیه السلام با الغای سیاق، به کمک نفی خصوصیت از ظاهر آیه - که دربارهٔ منافع مادی دنیوی است - با لحاظ مفهوم عام این کلام، آن را به «رسیدن احادیث به شیعیان ضعیف و با تقوا» به عنوان روزی معنوی تطبیق نموده‌اند. صاحب المیزان نیز پس از بیان معنای متناسب با سیاق برای این کلام می‌نویسد:

مراد این آیه، با توجه به قرار گرفتن آن در سیاق آیات طلاق و تطبیق بر موردش،

همین است. اما با نظر به اطلاق ناشی از نادیده‌گرفتن سیاقی که در آن قرار دارد، مفاد عبارت «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» این است که هرکس تقوای حقیقی داشته باشد... خداوند او را از تنگنای وهم و زندان شرک ناشی از دل‌بستگی به اسباب ظاهری، نجات می‌دهد... و خداوند سبحان اداره امورش را به عهده می‌گیرد و او را از پرتگاه هلاکت خارج می‌سازد و از جایی که گمان نمی‌برد، روزی می‌دهد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۱۴-۳۱۵)*

۲- خداوند در آیه ۱۹۵ سوره بقره در ادامه مباحث مربوط به جنگ و جهاد می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: و در راه خدا انفاق کنید، و خود را با دست خود به هلاکت می‌فکنید؛ یعنی در راه خدا از بذل مال دریغ نکنید و با کوتاهی در انفاق در راه جهاد خود را به دست خود در معرض هلاکت ندهید.

با وجود این در روایات متعددی مشاهده می‌کنیم که امامان معصوم علیهم‌السلام با الغای خصوصیت از جهاد و انفاق مالی، بخش دوم آیه را به شکل تقطیع شده و گسسته از سیاق جهاد، به خداوند نسبت می‌دهند؛ برای نمونه از امام رضا علیه‌السلام روایت شده که وقتی دید مأمون ایشان را به خاطر رد ولایت عهدی، تهدید به قتل نمود، به او فرمود:

قد نهاني الله - عزّ وجلّ - أن ألقى ببدي إلى التهلكة. فإن كان الأمر على هذا، فافعل ما بدا لك و أنا أقبل ذلك، على أن لا أوالى أحدا و لا أعزل أحدا و لا أنقض رسما و لا سنّة وأكون في الأمر من بعيد مشيرا: خداوند مرا نهی کرده که خودم را به دست خویش به هلاکت اندازم. اگر بنا بر این است، آنچه را قصد داری، انجام ده، من آن را می‌پذیرم. البته به شرطی که کسی را به امارت نگمارم، کسی را عزل نکنم، رسم و سنتی را منسوخ نکنم و تنها از دور در امر حکومت مشاور باشم (صدوق، ۱۴۱۷، ص ۱۲۶-۱۲۷).

* جالب است که علامه علیه‌السلام ذیل آیه «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا» نیز معنای گسسته از سیاق این آیه را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌نویسد: «و الآية مع الغرض عن السياق عامة تشمل كل ما آتاه النبي من حكم فأمر به أو نهى عنه» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۰۴).

۳- همچنین در روایتی آمده که امام علی علیه السلام فرمود:

إِذَا أَرَدْتُمْ الْحَجَّ فَتَقَدَّمُوا فِي شِرَى الْحَوَائِجِ بَعْضِ مَا يُقَوِّكُمْ عَلَى السَّفَرِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً»: هرگاه خواستید به حج بروید، ابتدا برخی از آنچه شما را در سفر، تقویت می‌کند، خریداری کنید؛ چراکه خداوند عز و جل می‌فرماید: «اگر تصمیم بیرون رفتن داشتند، برای آن، امکانات فراهم می‌کردند» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۱۷).

این آیه، درباره کسانی است که از شرکت در جنگ تبوک شانه خالی کردند و سپس سوگند یاد کردند که قصد شرکت داشتند. خداوند می‌فرماید: اگر واقعا آهنگ جهاد داشتند، مقدمات آن را تدارک می‌دیدند و ساز و برگ جنگ آماده می‌ساختند. امام علی علیه السلام با الغای خصوصیت از آیه و لحاظ پیام کلی آیه، در فراهم ساختن مقدمات حج به آن استشهاد کرده‌اند.*

۲. الغای سیاق با تمسک به مدلول استعمالی

در برخی روایات تفسیری امامان علیهم السلام مشاهده می‌شود که امام معصوم علیه السلام مدلول استعمالی آیه- که حاصل الغای کلی سیاق است- را به عنوان تفسیر آیه بیان می‌کنند. در ادامه نمونه‌هایی بیان می‌شود:

- ۱- همچنان‌که گذشت، سیاق آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس: ۲۴) گویای آن است که انسان باید به غذایی که می‌خورد نگاه توحیدی کند و از آفرینش آن درس خداشناسی بگیرد. اما امام باقر علیه السلام آیه را از این سیاق خارج می‌سازد و به شکل عبارت مستقلی در نظر گرفته و به معنای لزوم احتیاط در محل اخذ علم تعمیم می‌دهد و می‌فرماید: «علمه الذی يأخذه عمن يأخذه» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۰).
- ۲- خداوند در آیه هجدهم سوره سبأ، درباره قوم سبأ و شهرهای آباد و پر نعمت

* برای مشاهده موارد بیشتر رک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۹۹، ح ۱/ روایات تفسیری ذیل «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (قیامت: ۱۴) و «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷) و «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳).

آنان سخن می‌گوید: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً». سپس از نعمت مسافرت آسان و شیرین میان آن آبادی‌ها سخن به میان آمده است: «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ». در ادامه آیه می‌گوید: «سَبِّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ: در این [راه]‌ها، شبان و روزان آسوده‌خاطر بگردید»؛ یعنی به قوم سبأ گفته شد، میان آن آبادی‌های در کمال امنیت به سیر و سفر پردازید. این امر کنایه از آن است که علاوه بر نعمت آبادانی، از نعمت امنیت نیز برخوردار بودند.

با وجود این در روایتی آمده است: زید شحام می‌گوید: قتاده بن دعامة [یکی از مفسران بزرگ اهل سنت] خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شد. حضرت علیه السلام به او فرمود: «ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟» عرض کرد: «این‌گونه می‌پندارند». امام باقر علیه السلام فرمود: «به من خبر رسیده که تو قرآن تفسیر می‌کنی؟» قتاده گفت: «آری». امام باقر علیه السلام فرمود: «از روی علم و آگاهی تفسیر می‌کنی یا از روی نادانی؟» قتاده عرض کرد: «خیر، از روی دانایی». امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر از سر آگاهی تفسیر می‌کنی، پس تو برای خود کسی هستی و من از تو پرسشی می‌کنم.» قتاده گفت: «پرسید». امام علیه السلام فرمود: «به من بگو، منظور از این آیه سوره سبأ: "سَبِّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ" چیست؟» قتاده گفت: «این آیه درباره کسی است که از خانه‌اش به قصد زیارت خانه کعبه خارج شود و با خود توشه و مرکب حلال بردارد و کرایه‌اش را از مال حلال پردازد، این همان کسی است که در امان و آسایش است تا بازگشت به خانه خویش». امام باقر علیه السلام فرمود: «ای قتاده! تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این را هم می‌دانی که چه بسا مردی با توشه و مرکب و کرایه حلال از خانه خویش به قصد زیارت خانه خدا خارج شود و به راهزن گرفتار آید، آن‌گونه که هزینه راه او را برابند و چنان او را بزنند که به هلاکت رسد؟»

قتاده پاسخ داد: «به خدا سوگند، آری». امام علیه السلام فرمود:

وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی که در این صورت هم خود هلاک گشته‌ای و هم دیگران را به هلاکت کشانده‌ای. اگر این تفسیر را از مردم گرفته‌ای باز هم خود به هلاکت رسیده‌ای و ایشان را هم به هلاکت رسانده‌ای. وای

بر تو ای قناده! این آیه در حق کسی است که با توشه و مرکب و کرایه حلال به قصد زیارت کعبه برون آید و به حق ما آشنا باشد و در دل، عشق ما را داشته باشد، همچنان که خداوند می‌فرماید: «... فَأَجْعَلْ أَفْتَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ...» (ابراهیم: ۳۷) و مقصود/ابراهیم علیه السلام، زیارت کعبه نبود و گرنه می‌گفت: الیه؛ پس به خدا سوگند، ماییم مقصود از دعای/ابراهیم علیه السلام که هر که در دل هوای ما کند، حج او پذیرفته است و آلا خیر. ای قناده! هر کس چنین باشد، در روز رستاخیز از عذاب دوزخ ایمن باشد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۱۱).

همچنان که هویدا است، قناده آیه «سَيُرَوُّوا فِيهَا لَيْالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» را از سیاق خود خارج می‌کند و آن را به «فرمان به داشتن سفر امن»، البته در یکی از مصادیق - یعنی سفر حج - تفسیر می‌کند و امام باقر علیه السلام این تفسیر را تقریر و تکمیل می‌کند و می‌فرماید: امنیت در سفر حج، لوازمی دارد که باید آنها را تحصیل کرد تا امر الهی در آیه امثال شود که یکی از این لوازم محبت اهل بیت علیهم السلام است؛ چرا که/ابراهیم علیه السلام از خدا طلب کرد که قلوب مردم را علاقه‌مند ذریه‌اش کند تا مردم به سوی آنان که در مکه ساکن بودند سفر کنند و منطقه سکونت‌شان به این شکل آباد گردد؛ درحالی که برای این منظور، عشق مردم به کعبه را طلب نکرد.*

۳- نمونه دیگر، دو روایت شبیه به هم است که از امام باقر و امام صادق علیهم السلام در تفسیر «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ: بزودی به [حساب] شما می‌پردازیم، ای دو گروه انس و جن!» وارد شده است:

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ»، قَالَ: «الثَّقَلَانِ نَحْنُ وَالْقُرْآنُ» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۶۱۶).

- عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ» قَالَ: «كِتَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ» (همان).

* جالب آن است که این نگاه خاص به آیه‌های قرآنی در آن دوران، نگاهی عمومی و رایج در میان مفسران بوده که قناده نیز صاحب آن نگاه بوده است.

با توجه به آیات قبل، این آیه و نیز سیاق آیات بعد، مراد از «ثقلان» دو طایفه جن و انس است؛ بنابراین تفسیر آن به کتاب و عترت - همچنان که در حدیث معروف ثقلین آمده - نیازمند نادیده گرفتن سیاق به شکل کلی است. گفتنی است در این صورت، معنای آیه از سیاق تهدید به بافت مزده و تبشیر تبدیل می‌گردد و شاید بتوان گفت که معنای آیه از نگاه صادقین علیهم السلام چنین می‌گردد: ای دو امر خطیر! به زودی برای [تسلط] شما [عرصه را] خالی خواهیم گردانید.*

علامه طباطبائی رحمته الله نیز با ملاحظه روایات فراونی که از سیاق‌ها، الغای خصوصیت می‌کنند یا سیاق‌ها را به کلی کنار می‌گذارند، فرموده است:

و اعلم أنك إذا تصفحت أخبار أئمة أهل البيت عليهم السلام حق التصفح... يمكنك أن تستخرج منها في المعارف القرآنية قاعدتين: إحداهما: أن كل جملة وحدها، و هي مع كل قيد من قيودها تحكي عن حقيقة ثابتة من الحقائق أو حكم ثابت من الأحكام كقوله تعالى: «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (أنعام: ۹۱) ففيه معان أربع: الأول: قُلِ اللَّهُ، و الثاني: قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ، و الثالث: قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ، و الرابع: قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. و اعتبر نظير ذلك في كل ما يمكن: بدان که اگر در روایات اهل بیت علیهم السلام با کمال دقت نظر کنی ... می‌توانی از آنها در ارتباط با معارف قرآنی، دو قاعده استخراج کنی: نخست اینکه هر جمله‌ای به تنهایی و نیز با هر یک از قيودش، از حقیقت یا حکمی ثابت حکایت می‌کند؛ همچون این سخن خداوند: «بگو: "خدا!" سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن، تا بازی کنند!» در این آیه چهار معنا نهفته است. اول، بگو

* برای مشاهده نمونه دیگر رک: بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۷۰۲. در این روایت، امام معصوم علیه السلام بخشی از آیه ۱۰۱ سوره نساء را ملاک سخن خود قرار می‌دهد. همچنین در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: ای ابن مسعود، از کسانی نباش که بر مردم سخت می‌گیرد [ولی خود به سخنانش عمل نمی‌کند] و بر خود آسان می‌گیرد خداوند می‌فرماید: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۲) (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۴۵۷ - ۴۵۸)؛ درحالی که سیاق نشان می‌دهد، این آیه در مذمت کسانی است که وعده جهاد و ایستادگی می‌دادند؛ درحالی که قصد وفا نداشتند.

خدا؛ دوم، بگو خدا! سپس آنها را رها کن؛ سوم، بگو خدا! سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن؛ چهارم، بگو خدا! سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن، تا بازی کنند و نظیر این کار را در هر آیه‌ای که امکان دارد معتبر بشمار (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۶۰).

ز) الغای سیاق و اقتباس

اقتباس نزد ادیبان و بلاغت‌دانان، به معنای گنجاندن بخشی از قرآن یا حدیث در متن - اعم از نثر یا شعر - بدون اشاره به اینکه این بخش گفته خداوند یا معصوم علیه السلام است (العسکر، ۱۴۲۵، صص ۱۳ و ۲۳).^{*} این صنعت ادبی که گاه تضمین نیز خوانده می‌شود (همان، ص ۱۳)^{**} نوعی تزیین کلام و از فنون بدیع قلمداد می‌گردد (همان، ص ۴۹). بر این اساس نیز کارکرد تفسیری و معنانهایی ندارد. برای نمونه /میر مومنان علی علیه السلام در خطبه‌ای چنین خواند:

عباد الله الموت لیس منه فوت، إن أقمتم له أخذکم و إن هربتم منه أدرککم. أألا و إن القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار. أألا و إن وراءه «یوماً يجعل الولدان شیباً» (مزمّل: ۱۷)... أألا و إن وراءها جنة كعرض السماوات و الأرض أعدت للمتقين: بندگان خدا! گریزی از مرگ نیست. اگر به استقبال آن بروید شما را می‌گیرد و اگر از آن فرار کنید به شما می‌رسد. آگاه باشید که قبر یا باغی از باغ‌های بهشت است یا گودالی از گودالهای آتش. بدانید از پس آن «روزی که کودکان را پیر می‌گرداند» است... آگاه باشید از پس آن، بهشتی است همچون عرض آسمان‌ها و زمین که برای اهل تقوا آماده شده است (ثعالبی، ۱۹۹۲، ص ۱۲۶).

عبارت پایانی اقتباس از آیه «و سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ

* گفتنی است در کتاب *الاقْتِبَاسُ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ* تألیف ثعالبی (م ۴۲۹ق) شرط «عدم بیان گفته خداوند یا معصوم بودن» در بسیاری از نمونه‌هایی گزارش شده، مراعات نشده است. احتمالاً به این خاطر است که عنوان اقتباس در عنوان کتاب، معنای لغوی دارد نه معنای اصطلاحی فن بدیع.
** البته گاهی فقط به اقتباس در شعر تضمین گفته می‌شود (العسکر، ۱۴۲۵، ص ۲۲).

وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۳) است.

برای نمونه‌ای دیگر، پس از آنکه مصعب بن زبیر، مختار و یارانش را کشت، هرگاه /بن عمر او را می‌دید، از او روی بر می‌تافت و چون مصعب به او سلام می‌کرد، به سلام وی نیز پاسخ نمی‌داد. یک روز مصعب به او گفت: «به تو سلام می‌کنم، ولی مرا پاسخ نمی‌دهی؟» /بن عمر گفت: «به دلیل کسانی از اهل نماز که گشتی». گفت: «آنان کافر و بدکار بودند». /بن عمر گفت:

والله لو كانوا معزى لابنك لكنت في ذبحها من المسرفين، «وَلتَعْلَمَنَّ نَبَاهَ بَعْدَ حِينٍ» (ص: ۸۸)*: به خدا سوگند، حتی اگر بره‌هایی از آن پسران بودند، در کشتن همه آنان زیاده‌روی کرده بودی و «قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست» (ثعالبی، ۱۹۹۲، ص ۱۳۷).

همچنین هنگامی که خلیفه دوم در تدوین دیوان‌ها به سحبان گفت: «می‌خواهی تو را با چه کسانی بنویسم»، او گفت: «[مع] الذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا: [با] کسانی که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند» (همان، ص ۱۳۶). از آنجاکه در این صنعت ادبی تصریح نمی‌شود این سخن، گفته خداوند یا معصوم است، گویا کلّ سخن از گوینده است؛ لذا نیازی به ملاحظه معنای سیاقی عبارت اقتباسی در بستر اولیه نیست و می‌توان بعد از برش عبارت، آن را در سیاق و بافت جدیدی نشانند.

برای نمونه سعد بن ابی وقاص پس از آنکه چند بار /بومحجن تفضی را به شراب‌خواری متهم ساخت، او را توبه داد و به او گفت: «إنک لفی ضلالک القدیم؛ تو همچنان در همان گمراهی کهن خویشی» (یوسف: ۹۵) و دستور داد، او را به زندان افکنند (همان، ص ۱۳۷)؛ درحالی‌که این آیه، سخن طعنه‌آمیزی است که به یعقوب رضی الله عنه پس از شنیدن بوی یوسف رضی الله عنه گفته شد:

* این آیه، تهدید کفار است و در سیاق آیات مربوط به قرآن می‌فرماید: خبر صدق اخبار قرآن را به زودی خواهید دانست.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَأَنْ تُفَنِّدُونِ * قَالُوا تَاللَّهِ
 إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ: و چون کاروان رهسپار شد، پدرشان گفت: «اگر مرا به
 کم‌خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را می‌شنوم». * گفتند: «به خدا سوگند که تو
 سخت در گمراهی دیرین خود هستی» (یوسف: ۹۴ - ۹۵).

همچنین نقل شده، هنگامی که معاویه (علیه ما ینسحق) به ابن عباس کنایه زد که ریش بلندی
 دارد، ابن عباس این آیه را تلاوت کرد: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ
 لَأَخْرِجُهُ إِلَّا نَكِدًا؛ و زمین پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید و آن [زمینی] که
 ناپاک است [گیاهش] جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید» (ثعالبی، ۱۹۲۹، ص ۱۳۸).

بنابراین سه تفاوت مهم اقتباس با الغای سیاق آن است که:

۱- در اقتباس، اشاره به مأخذ اقتباس نمی‌شود و گرنه اقتباس نامیده نمی‌شود، بلکه
 استشهاد خواهد بود. * بنابراین این روایت اقتباس نخواهد بود: «إِذَا أَرَدْتُمْ الْحَجَّ فَتَقَدَّمُوا
 فِي شَرَى الْحَوَائِجِ بَبَعْضِ مَا يَقْوِيكُمْ عَلَى السَّفَرِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: "وَلَوْ أَرَادُوا
 الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً"» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۱۷).

۲- اقتباس با هدف استشهاد و بیان مدرک انجام نمی‌شود، بلکه برای هنرآفرینی و
 ملاحظت در کلامی که خود غرض خاصی را دنبال می‌کند، انجام می‌شود.

۳- در اقتباس الزامی نیست که عبارت اقتباس شده عیناً حفظ گردد، بلکه متناسب با
 بستری که قرار است در آن قرار گیرد، می‌تواند در ضمائر، برخی الفاظ، حروف، زمان
 و... تغییراتی حاصل شود.

با این حال اقتباس و الغای سیاق به لحاظ مصداقی، عموم و خصوص من وجه
 هستند؛ چراکه در اقتباس، گاهی شاهد الغای سیاق نیز هستیم (برای نمونه رک: ثعالبی،
 ۱۹۹۲، ص ۱۳۶). در عین حال، گاهی اقتباس داریم، ولی الغای سیاق نداریم - مانند
 سخن سبحان - و گاهی الغای سیاق داریم، ولی چون به همراه تصریح به گفته خداوند

* در علوم بلاغی، زمانی که تصریح به قول شود و در شعر این امر روی دهد، به آن عقد گویند (العسکر،
 ۱۴۲۵، ص ۲۱).

بودن است، دیگر اقتباس محسوب نمی‌شود.

ح) الغای سیاق و تداعی معانی

«تداعی معنای» به معنای خطور یک مفهوم، هنگام برخورد با یک مفهوم دیگر، به سبب مناسبتی که میان آنها وجود دارد، است (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۷ «ب»، ج ۱، ص ۳۳ / همو، ۱۳۸۷ «الف»، ج ۱، ص ۴۶).

بنابراین در تداعی معانی، یک مفهوم، سلسله مفاهیمی را به ذهن فرا می‌خواند که میان آنها از قبل تناسبی وجود داشته است و یکی دیگری را یادآوری می‌کند. البته این امر نسبی است و در مفاهیم مختلف و برای افراد مختلف دارای شدت و ضعف و حتی بود و نبود است.

برای نمونه ممکن است یک سالک هنگام قرائت آیه «اذهبا الی فرعون انه طغی فقولاً له قولاً لینا لعله یتذکر او یخشی» (طه: ۴۳) آن را بر ضرورت تهذیب نفس و پرداخت به فرعون درون و ملاطفت در پند و اندرز آن، تطبیق کند؛ چراکه از پیش در ذهن او میان فرعون و نفس اماره تناسب است.

این خطورات ذهنی در مقام تبیین و تفسیر و تاویل عبارت نیستند، بلکه از باب ذکر نظیر و شبیه برای معنای ظاهری عبارت بیان می‌گردد و زمانی رخ می‌دهد که از درون عبارت، پیام عامی دریافت شود و در بستر جری و تطبیق قرار گیرد (معرفت، ۱۳۸۷ «ب»، ج ۱، ص ۳۳ / همو، ۱۳۸۷ «الف»، ج ۱، ص ۴۷)؛ از این رو تداعی معانی، کارکرد معنائمایی ندارد، بلکه نوعی تطبیق و بیان مصداق باطنی - بر مبنای مناسبت روشن - است که بیشتر نیز جنبه شخصی و ذوقی دارد و استناد به آن برای تعیین دلالت متن، امری غیرمعتبر و خارج از عرف مفاهمه تلقی می‌گردد.

بنابراین می‌توان تداعی معانی را - به سبب رعایت تناسب میان لفظ و خطور ذهنی - مصداقاً «الغای سیاق با نفی خصوصیت» دانست، اما از «الغای سیاق با تمسک به مدلول استعمالی» که امری کاملاً فراعرفی است، مفهوماً و مصداقاً جدا می‌گردد.

ط) الغای سیاق و استشهاد

«استشهاد» از منظر لغوی، در اصل به معنای درخواست تحمل شهادت یا درخواست اقامه شهادت است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، صص ۲۳۹-۲۴۰). ولی در اصطلاح به معنای گواه گرفتن و شاهد آوردن بر صحت یک امر است؛ به تعبیر دیگر، کلامی متقن را دلیل درستی امری قرار دادن است (ر.ک: اهواری و نیل ساز، ۱۳۹۲، ص ۳۰).

استشهاد، زمانی تحقق می‌یابد که «شاهد» از قوت و اعتبار سندی و دلالتی لازم جهت تایید کلام برخوردار باشد. در استشهاد عمدتاً از تعابیر تعلیلی - همچون لَأَنَّ، فَإِنَّ، ذَلِكَ أَنْ، أَمَا قَرَأْتِ؟، أَلَمْ تَسْمَعِ؟- استفاده می‌شود، همچنان‌که غالباً به مصدر شاهد نیز تصریح می‌گردد؛ چراکه مقتضای استشهاد، صراحت و قوت شاهد است. گفتنی است، آنچه سبب ایفای نقش استشهاد است، اصول مشترکی است که مورد قبول گوینده و مخاطب است و گرنه استشهاد لغو خواهد بود.

میان استشهاد و الغای سیاق به لحاظ مصداقی، عموم و خصوص من وجه است؛ چراکه گاه استشهاد با الغای سیاق همراه می‌گردد، نظیر: «إِذَا أَرَدْتُمْ الْحَجَّ فَتَقَدَّمُوا فِي شَرَى الْحَوَائِجِ بَعْضٌ مَّا يَقْوِيكُمْ عَلَى السَّفَرِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: "وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً"» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۱۷).

در عین حال برخی استشهدات، بدون الغای سیاق صورت می‌گیرد؛ نظیر این روایت نبوی: «إِنَّ آخِرَ اللَّيْلِ فِي التَّهَجُّدِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَوَّلِهِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ "وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ"» من تهجد در پایان شب را از تهجد در ابتدایش بیشتر دوست دارم؛ چراکه خداوند می‌فرماید: "و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می‌کنند" (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۱۳). همچنین گاه الغای سیاق به نیت تأیید و شاهد آوردن انجام نمی‌گیرد.

ی) نمونه‌های تحلیل

اکنون که با استفاده از روایات اهل بیت علیهم‌السلام اثبات شد، یکی از قرائن عام تعامل با آیات، جواز اخراج آیه‌های قرآن از سیاق و بافت - با شرایط مخصوص که از تفسیر به رأی به

دور باشد* است، می‌توان با استفاده از این قاعده، به تحلیل روایات تاویلی که مبتنی بر تجرید آیه‌های قرآنی هستند رفت و آن روایات را مؤیدهایی بیشتر بر قاعده معناداری آیه‌های مستقل از سیاق و بافت دانست؛ برای نمونه خداوند در سوره بقره می‌فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبَرًا مِّنْهُمْ كَمَا تَبَرَّوْا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ: و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود تا همان‌گونه که [آنان] از ما بیزاری جستند، [ما نیز] از آنان بیزاری می‌جستیم». خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت‌زایی به آنان نشان می‌دهد و از آتش بیرون‌آمدنی نیستند (بقره: ۱۶۷).

در این آیه، خداوند خبر از احوال قیامتی کسانی می‌دهد که به جای خداوند از شریکانی باطل پیروی کرده‌اند و در ادامه می‌فرماید، خداوند حقیقت اعمال این پیروان گمراه- یعنی علاقه به آن شریکان موهوم و پیروی از آنان- را به آنان نشان می‌دهد؛ درحالی‌که این اعمال مایه حسرتشان می‌گردد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۰۸).
با این وجود در روایتی چنین آمده است:

عن أحدهما عليه السلام في معنى قوله عز و جل: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ». قال: الرجل يكسب مالا فيحرم أن يعمل فيه خيرا فيموت، فيرثه غيره، فيعمل فيه عملا صالحا، فيرى الرجل ما كسب حسنات في ميزان غيره: از امام باقر یا امام صادق عليه السلام درباره این آیه «خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت‌زایی به آنان نشان می‌دهد». روایت شده که فرمود: منظور مردی است که مالی را به دست می‌آورد، اما از اینکه با آن کار خیری انجام دهد محروم می‌ماند و درمی‌گذرد. [وارثان] با آن کار خیری انجام می‌دهند؛ پس آن مرد مالی که به دست آورده بود را حسناتی در ترازوی اعمال دیگران می‌بیند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۲۰۵).

* شرایطی همچون، ۱- عدم مخالفت با معنای سیاقی دیگر آیات یا عمومات حاصل از نفی خصوصیات؛ ۲- عدم مخالفت با اصول دین و مذهب و روح کلی قرآن؛ ۳- عدم مخالفت با روایات معتبر (ر.ک: مصلاتی‌پور و دیگران، ۱۳۹۰).

امام علیه السلام آیه قرآنی مورد سوال را از سیاق خود که مربوط به پیروان گمراه است و نسبت به پرستش معبودان موهوم احساس حسرت می‌کند، خارج ساخته است و با الغای این خصوصیات و اخذ مفهوم کلی به تطبیق آن پرداخته است. البته خود تقطیع راوی نیز گویای نکاتی است که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

برای نمونه دیگر، خداوند درباره طلاق قبل از دخول می‌فرماید: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره: ۲۳۷)

در این آیه، خداوند زنان مطلقه یا ولی آنان را از یک سو و شوهران طلاق‌دهنده را از دیگر سو، دعوت به گذشت از حق خود می‌کند- زنان با نگرفتن نصف مهر و مردان با کامل دادن مهر- و آن را به تقوا نزدیک‌تر معرفی می‌کند؛ چراکه وقتی کسی از حق خود بگذرد، نسبت به ارتکاب مجرماتی که حق او نیست، کنترل بیشتری خواهد داشت. همچنین این آیه به بزرگواری در بخشیدن حقوق و ساده‌گیری درباره آن سفارش می‌کند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴۵)

با وجود این در روایتی در تفسیر عیاشی آمده است، از امام صادق علیه السلام درباره کسی - ولی - که با مال یتیم تجارت می‌کند، سوال می‌شود. امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «ینبیه من الربح شیئا إن الله يقول: "وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ"! بخششی از سودش به او می‌رسد. خداوند می‌فرماید: "گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید" (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۲۶).

شبهه راوی این است که در این فرض، عامل در سود شریک است یا تنها مستحق اجرت عمل است؛ لذا امام علیه السلام پاسخ می‌دهد، عامل شریک سود است؛ چراکه وقتی او بدون اجبار و بزرگواری، اقدام به کسب سود برای یتیم کرده است، می‌باید بزرگواری نیز با او برخورد شود؛ لذا او نیز در سود شریک است.

همچنان‌که روشن است، آیه مورد استشهاد امام علیه السلام با توجه به سیاق، خطاب به دو

طرف طلاق است، ولی امام علیه السلام با الغای خصوصیات، آن را از این سیاق خارج ساخته و به عنوان دلیل حکم فقهی خود به کار برده است.

همچنین در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعْضُ كُلُّ امْرَأٍ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ، وَ يَنْسُونَ الْفَضْلَ بَيْنَهُمْ قَالَ اللَّهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»: روزگار سختی برای مردم فرا خواهد رسید که هر شخص آنچه را در دست دارد، با دندان خواهد گرفت و نیکی در میان خود را به فراموشی خواهند سپرد؛ درحالی که خداوند می‌فرماید: «و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۱۰).

در این مورد نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را از سیاقش جدا ساخته است و با الغای خصوصیات مفهوم کلی آن را اخذ کرده است.

در مثال بعدی، خداوند درباره قرآن کریم می‌فرماید: «فَإِنَّمَا يَسِرُنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا»: در حقیقت، ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی» (مریم: ۹۷).

با وجود این در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام گزارش شده که درباره این آیه فرمود: إنما يسره الله على لسانه صلی الله علیه و آله حين أقام أمير المؤمنين علیه السلام علما، فبشر به المؤمنين، أندر به الكافرين و هم الذين ذكرهم الله في كتابه لُدًّا، أي كفارا: در حقیقت زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مومنان علیه السلام را عَلم امت ساخت، خداوند [ولایت] امیر مومنان علیه السلام را بر زبان ایشان آسان نمود؛ پس مومنان را با او مؤده داد و کافران را- که خداوند در کتابش آنان را «لُدًّا»، یعنی کفار خوانده است- با او هشدار داد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۳۱).

امام صادق علیه السلام با خارج کردن این آیه از سیاق و الغای خصوصیت از مورد آیه- یعنی قرآن کریم- آن را بر امیر مومنان علیه السلام تطبیق کرده است.

برای مثالی دیگر، خداوند در سوره فصلت، بعد از اشاره به شهادت اعضای بدن بدکاران به عنوان دشمنان الهی ضد آنان، خطاب به آنان می‌فرماید:

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَا كُنْ

ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ: شما اگر گناهانتان را مخفی می‌کردید نه به خاطر این بود که از شهادت گوش و چشم‌ها و پوست‌های تنتان بیم داشتید، بلکه شما گمان می‌کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می‌دهید، نمی‌داند! * آری این گمان بدی بود که دربارهٔ پروردگارتان داشتید و همان موجب هلاکت شما گردید، و سرانجام از زیانکاران شدید! (فصلت: ۲۲-۲۳).

خداوند در این آیات، گمان نادرست آنان دربارهٔ علم خداوند را مایهٔ هلاکت آنان معرفی می‌کند؛ چراکه این پندار ناصواب، سبب شد آنان دست از گناهان خود نکشند و در منجلاب گناه غرق شوند و هلاکت را برای خود بخرند. با وجود این بیان، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

ما ظن عبد بالله خيرا إلا كان عند ظنه به، و ذلك قوله تعالى: «وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»: هیچ بنده‌ای به خدا گمان نیک نبرد، مگر آنکه خدا مطابق گمانش، با وی رفتار نمود. این، سخن خود اوست که «و همین گمانتان که دربارهٔ پروردگارتان بردید، شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید» (صدوق، ۱۳۶۸، ص ۱۷۳).

مدلول استعمالی آیه بالا این است که سوء ظن به خداوند، عامل مستقیم هلاکت است؛ یعنی اگر کسی که گمان کند خداوند او را کیفر می‌کند، همان نیز به سرش می‌آید و سبب هلاکتش می‌شود؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله با الغای سیاق و با تمسک به عکس همین مدلول استعمالی، حسن ظن به پروردگار و گمان به بخشش الهی را عامل تحقق آن ظن در ارتباط با صاحب چنین ظنی دانسته است.

نتیجه‌گیری

الغای سیاق و بافت در ارتباط با تفسیر قرآن، امری فراعرفی است، اما با لحاظ برخی شرایط - نظیر عدم تعارض با معنای سیاقی دیگر آیات، روایات معتبر، اصول دین و مذهب و روح کلی قرآن - عملی پذیرفته شده و قابل دفاع و استدلال است.

در این راستا هم می‌توان با کنار گذاشتن اجزاء سیاقی آیات، به مفاهیم عام و کلی نائل شد و هم می‌توان تا جایی که معارضی در کار نباشد، قیود و قرائن پیوسته لفظی را نادیده گرفت و مفاهیم جدیدی را از آیات استخراج نمود.

الغای سیاق در اقتباس و تداعی معانی نیز انجام می‌گیرد و امری عرفی تلقی می‌شود، اما این کار در آنها کارکرد تفسیری و معنایی ندارد، بلکه کارکرد تزیینی یا تطبیقی دارد و همین امر مجوز الغای سیاق در آن دو است؛ درحالی‌که الغای سیاق مستند به سیره تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام، این امر را به حوزه استخراج معانی از آیات نیز کشانده است و مجوز کارکرد تفسیری و فرا عرفی آن را نیز صادر نموده است.

همچنین پژوهش حاضر نشان می‌دهد، تحلیل نظری انواع روایات تفسیری ضمن گره‌گشایی از بخشی از میراث تفسیری امامیه، منجر به روش‌شناسی تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام و باز شدن دریچه‌هایی جدید در تعامل با آیات قرآن می‌گردد.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد؛ *النهاية في غريب الحديث*؛ تحقیق زاوی و طناحی؛ ج ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ ج ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۳. ابو حیان، محمد بن یوسف؛ *البحر المحیط فی التفسیر*؛ تحقیق صدقی محمد جمیل؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۴. اخوان مقدم، زهره؛ *از دریا به آسمان: اصول تفسیر قرآن کریم برگرفته از روایات اهل بیت (ع)*؛ ج ۱؛ تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۳.
۵. اسعدی، محمد؛ *سایه‌ها و لایه‌های معنایی*؛ ج ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۶. اهواری، سمیه و نصرت نیل ساز؛ «نگاهی ادبی به استشهدات غیر مستقیم ائمه به قرآن»؛ *پژوهش‌های ادبی قرآنی*، ش ۲، تابستان ۱۳۹۲، ص ۲۹-۵۰.
۷. ایازی، سید محمدعلی؛ *فقه پژوهی قرآنی*؛ ج ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۸. بابایی، علی‌اکبر؛ *روش‌شناسی تفسیر قرآن*؛ ج ۱، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
۹. بحرانی، سیدهاشم؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة موسسة البعثة؛ ج ۱، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۰. بلاغی، محمد جواد؛ *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*؛ تحقیق واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت؛ ج ۱، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
۱۱. پیروزفر، سهیلا و فهیمه جمالی‌راد؛ «سازگاری تفسیر آیات با دو رویکرد مجموعی و تفکیکی»؛ *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۸۶-۱۰۰.
۱۲. ثعالبی، عبدالملک؛ *الاقبتاس من القرآن الکریم*؛ تحقیق ابتسام مرهون الصفار؛ ج ۱، منصوره: دار الوفاء، ۱۹۹۲م.

۱۳. جرجانی، علی بن محمد؛ التعريفات؛ ج ۱، قاهرة: المكتبة التوفيقية، ۲۰۱۳ م.
۱۴. حسینی، زهرا؛ جمع آوری روایات جری و تطبیق در تفاسیر شیعه و تحلیل آنها؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، قم: دانشگاه قم؛ ۱۳۷۸.
۱۵. حسینی استرآبادی، سید شرف‌الدین علی؛ تأویل الآيات الظاهرة؛ ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۴۰۹ ق.
۱۶. حلّی، الحسن بن سلیمان؛ مختصر بصائر الدرجات؛ ج ۱، نجف و قم: منشورات المطبعة الحیدریة و انتشارات الرسول المصطفی ﷺ، ۱۳۷۰ / ۱۹۵۰ م.
۱۷. خاتمی، معصومه و دیگران؛ «بازخوانی تأویل‌های اهل بیت علیهم‌السلام در روایات تفسیر نور الثقلین»؛ رهیافت‌هایی در علوم قرآن و حدیث، ش ۹۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، ص ۷۱-۸۹.
۱۸. خالدی، صلاح عبدالفتاح؛ کلینی و تأویلاته الباطنية للآيات القرآنية فی کتابه اصول الکافی؛ ج ۱، عمان: دار عمار، ۴۲۷ ق.
۱۹. ذهبی، محمد حسین؛ التفسیر و المفسرون؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۲۰. راد، علی؛ «گونه‌شناسی احادیث تفسیری»؛ تفسیر اهل بیت، ش ۳، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۶-۳۴.
۲۱. رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۴۲۰ ق.
۲۲. رجبی، محمود؛ روش تفسیر قرآن؛ ج ۱، قم: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
۲۳. رضایی اصفهانی، محمدعلی؛ منطق تفسیر قرآن؛ ج ۱، قم: نشر جامعه المصطفی، ۱۳۸۷.
۲۴. ری شهری، محمد؛ درآمدی بر تفسیر جامع روایی؛ ج ۱، قم: دار الحدیث،

- ۱۳۹۰.
۲۵. ستوده‌نیا و دیگران؛ «تاثیر بافت کلام بر ترجمه قرآن»؛ پژوهشنامه قرآن و حدیث، ش ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۷۸-۱۰۱.
۲۶. سیوطی، جلال‌الدین؛ **الاتقان فی علوم القرآن**؛ ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
۲۷. _____؛ **الدر المنثور**؛ قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲۸. شاکر، محمد کاظم؛ **روش‌های تأویل قرآن**؛ ج ۲، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۲۹. شکرانی، مطیع و دیگران؛ «گفتمان کاوی و کاربست آن در متون روایی»؛ **عیار پژوهش در علوم انسان**، ش ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، ص ۷۱-۱۰۰.
۳۰. صادقی فدکی، سید جعفر؛ **بازپژوهی ملاک‌های توسعه آیات الاحکام قرآن کریم**؛ ج ۱؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴.
۳۱. صدر، سید محمد باقر؛ **دروس فی علم الأصول**؛ ج ۲، بیروت: دار الکتب اللبنانی، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.
۳۲. صدوق، محمد بن علی؛ **الامالی**؛ ج ۱، قم: موسسه البعثة، ۱۴۱۷ق.
۳۳. _____؛ **التوحید**؛ تحقیق و تعلیق سید هاشم الحسینی الطهرانی؛ قم: منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، [بی‌تا].
۳۴. _____؛ **ثواب الاعمال**؛ تحقیق سید حسن خراسان؛ ج ۲، قم: منشورات شریف رضی، ۱۳۶۸.
۳۵. _____؛ **خصال**؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ ج ۱، قم: جامعه المدرسین، ۱۳۶۲.
۳۶. طباطبائی، سید محمد حسین؛ **المیزان**؛ ج ۵، قم: جامعه المدرسین، ۱۴۱۷ق.
۳۷. طبرسی، حسن بن فضل؛ **مکارم الأخلاق**؛ ج ۴، قم: نشر شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۳۸. طبری، محمد بن جریر؛ **جامع البیان فی تفسیر القرآن**؛ ج ۱، بیروت: دار

- المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳۹. عابدینی، احمد؛ ژرفای قرآن و شیوه‌های برداشت از آن؛ اصفهان: نشر مبارک، ۱۳۸۲.
۴۰. عسال، محمد؛ الشیعة الاثنی عشریة؛ ج ۱، [بی‌جا]: منصور للطباعة و التوزیع، ۱۴۲۷ق.
۴۱. العسکر، عبدالمحسن بن عبدالعزیز؛ الاقتباس انواعه و احکامه؛ ج ۱، ریاض: مکتبه دار المنهاج، ۱۴۲۵ق.
۴۲. علی‌بخشی، معصومه و بی‌بی سادات رضی؛ «گونه‌شناسی گفتارهای قرآنی امام موسی کاظم (ع)»، حدیث پژوهی، ش ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۷-۳۰.
۴۳. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر عیاشی؛ تحقیق سیدهاشم محلاتی؛ تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۴۴. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ العین؛ تحقیق مخزومی و سامری؛ ج ۲، [بی‌جا]: دار الهجرة، ۱۴۱۰ق.
۴۵. فیض کاشانی، ملا محسن؛ تفسیر الصافی؛ تحقیق حسین اعلمی؛ ج ۲، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۴۶. قاسم‌پور، محسن و سجاد رضایی؛ «پژوهشی در بررسی متنی و سندی روایات تفسیر حبری»؛ پژوهش دینی، ش ۲۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۶۵-۹۰.
۴۷. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ ج ۱، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۴۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی؛ تصحیح غفاری و آخوندی؛ ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۴۹. مصلائی‌پور، عباس و دیگران؛ «راهکارها و ضوابط تعمیم مدلول آیات قرآن کریم»؛ کتاب قیم، ش ۴، زمستان ۱۳۹۰، ص ۷-۳۰.

۵۰. معرفت محمدهادی؛ التفسیر و المفسرون؛ تنقیح قاسم نوری؛ چ ۲، مشهد: نشر دانشگاه رضوی، ۱۳۸۳.
۵۱. —؛ التفسیر الاثری الجامع؛ چ ۱، قم: موسسه التمهید، ۱۳۸۷ «الف».
۵۲. —؛ تفسیر و مفسران؛ چ ۴، قم: موسسه التمهید، ۱۳۸۷ «ب».
۵۳. —؛ «بطن و تأویل قرآن»؛ کتاب نقد، ش ۳۵، تابستان ۱۳۸۴، ص ۲۰۷-۲۴۴.
۵۴. —؛ التمهید فی علوم القرآن؛ چ ۱، قم: موسسه التمهید، ۱۳۸۶.
۵۵. مفید، محمد بن محمد؛ امالی؛ چ ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۶. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ چ ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۵۷. میرحاجی، نظری و یوسف حمیدرضا؛ «بررسی بافت متن از دیدگاه برجسته‌ترین زبان‌شناسان قدیم مسلمان»؛ جستارهای زبانی، ش ۱۴، تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۷۹-۱۹۸.
۵۸. نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد؛ اعراب القرآن؛ چ ۱، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون و دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
۵۹. نفیسی، شادی و مریم ولایتی؛ «رویکرد شیخ طوسی نسبت به پیشینیان در مسئله روایات تأویلی در حق اهل بیت (ع)»؛ آموزه‌های قرآنی، ش ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۰۳-۱۲۸.
۶۰. وحدتی شبیری، سیده زینب؛ «تحلیل گونه شناسی روایات تفسیری معصومین (ع)»؛ حدیث اندیشه، ش ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۷۷-۱۹۲.
۶۱. وهبی، فهد بن مبارک؛ منهج الاستنباط من القرآن الکریم؛ چ ۱، جده: مرکز الدراسات و المعلومات القرآنیة، ۱۴۲۸ق.